

سیمین بهبهانی:



نخواهم شد!

خواهی نباشم و خواهم بود
دور از دیار نخواهم شد
تا "گود" هست، میان دارم
اهل کنار نخواهم شد

یک دشت شعر و سخن دارم
حال از هوای وطن دارم
چابک غزال غزل هستم
آسان شکار نخواهم شد

من زنده ام به سخن گفتن
جوش و خروش و برآشفتن
از سنگ و صخره نیاندیشم
سیلم، مهار نخواهم شد

گیسو به حيله چرا پوشم
گردآفرید چرا باشم
من آن زنم که به نامردی
سوی حصار نخواهم شد

برقم که بعد درخشیدن
از من سکوت نمی‌زیبد
غوغای رعد ز پی دارم
فارغ ز کار نخواهم شد

تیری که چشم مرا خسته‌ست
بر گُشتم به خطا جسته‌ست
“بر پشت زین” نهادم
سر اسفندیار نخواهم شد

گفتم از آنچه که بادآباد
گر اعتراض و اگر فریاد
“تنها صداست که می‌ماند”
من ماندگار نخواهم شد

در عین پیری و بیماری
دستی به یال سمندم هست
مشتاق تاختتم؛ گیرم
دیگر سوار نخواهم شد

تهیه و تنظیم از سایت ریشه‌ها

www.nadersani.net